

ولایت خداوند

• ظاهر احکام، وضع و اعتبار، ولی باطن آنها سازندگی و تنظیم جان و دل برای حقوق و معیت با اولیاء خدای سبحان در محضر قرب است.

• نمثلی لطیف، اتصال تشریح تکوین و مشکل بودن اجزاء بولایت تکوینی:

از صفا گردهم زنی با آینه
نبره گردد زود با ما آینه

• ولایت شیطان نسبت بکسانی است که بخدای عزوجل ایمان نداشتند.

• موضوع له ابتدائی لفظ «ولایت» قرب، و این معنا در همه مشتقات و مصادیق حقیقی و اعتباری آن جاری است.

• ولایت تشریحی و اعتباری و ولایت تکوینی و حقیقی برای خداوند تعالی ثابت است.

• اهل ایمان جملگی در ولایت الله تشریحی داخلند.

• سرپرستی تشریحی با وضع احکام صورت می پذیرد.

• احکام و تکالیف اگرچه وضعی و اعتباری هستند، ولی قرآن، سعادت آنها را بر آنها مرتب می کند، ناگزیر رابطه حقیقی بین سعادت آنها و محتوای احکام برقرار است.

را زبان با لغت می نامند، طبعاً در مقام وضع، الفاظ را در مقابل امور محسوسه قرار میداده، زیرا امور محسوسه اقدم در شناخت بوده اند و انگیزه وضع الفاظ، بخاطر تفاهم مقاصد و معانی شناخته شده میباشد، سپس در معانی غیر محسوسه پس از شناخت آنها، بوضع جدید یا بعنایت و مناسبت استعمال می نماید، و به این وسیله مقاصد غیر محسوسه خویش را ابلاغ می کند و نیازمندی به اعلان مقاصد، همانگونه که منشأ وضع الفاظ و لغات بوده، منشأ اختراع خط و کتابت نیز می باشد و بوسیله خط و کتابت با کسانی که بمکان یا زمان از وی دورند، سخن میگویند و مقاصدش را به آنان ابلاغ می نماید.

و بنابراین، لفظ «ولایت» نیز ابتداءً برای قرب امور محسوسه بهمیدگر وضع گردیده و بعداً بوضع یا بعنایت در امور غیر محسوسه مانند محبت و یاری و تدبیر امور و زمامداری و نظیر اینها استعمال شده و معنی قرب و نزدیکی در همه مشتقات و موارد استعمال آن جاری است، انتهای قرب در امور غیر محسوسه گاهی قرب حقیقی است مانند قرب نفس بقوا و آلتش و بعبارت جامع: قرب هر علتی بمعلولش، و گاهی هم قرب اعتباری است، مانند قرب معتبر در ولی صغار یا ولی قضیه و زمامدار، نسبت بامور کسانی که در حوزه سرپرستی آنان هستند و علیهذا ولایت، بولایت تکوینی و حقیقی و ولایت تشریحی و اعتباری منقسم می گردد و هر دو قسم آن برای خداوند متعال ثابت است، و اهل ولایت الله که در فراز مورد بحث از مناجات آمده، شامل هر دو قسم است.

قوله:

«الهی اقمنی فی اهل ولایتک مقام من رجا الزیادة من محبتک، الاهی والهمنی ولها بذکرک الی ذکرک [واجعل] همتی فی روح نجاج اسمائک ومحل قدسک».

الهی در کوی اهل ولایت خود، در اقامتگاه آنکس که امید افزونی محبتت را دارد اقامت ده، خدایا و شیفنگی بذکرت را تا پایانی و نهائی آن بمن الهام فرما، و همتم را در تحصیل آن نشاطی قرار ده که از کامیابی اسماء و محل قدس نشأت میگیرد.

ولایت الله تعالی

پسجوشی در موارد استعمال لفظ «ولایت» روشن می کند که معنای اصلی و موضوع له حقیقی آن قرب و نزدیکی است، و بدیهی است که وضع الفاظ برای تفهیم مقاصد در معیشت اجتماعی یک وسیله ضروری است، چه انسان موجودی است که بالفطره ناگزیر از زندگی اجتماعی و تعاونی است و چنین معیشتی، نیازمند به اظهار آنچه در ضمیر دارد میباشد، و از این روی خدای قاضی الحاجات او را به ادوات نطق، مجهز فرمود و بیان مقاصدش را با الهام وضع الفاظ به وی تعلیم داد و بفضیلت بیان و سخنگونی، او را بر سایر حیوانات برتری بخشید.

آدمی پس از توفیق الهام بوضع الفاظ در برابر معانی و ایجاد پدیده ای که آن

ولایت الله تشریحی

همه مؤمنین و پیروان شرایع حقّه الهیه در حوزه ولایت الله تشریحی داخلند و این

خدای تعالی است که از باب لطف، با تشریح احکام و عبادات، متولی امور سعادت ساز همه اهل ایمان است و به این وسیله آنرا از ظلمات بدبختیها میرهاند، و به انوار سعادت می کشاند، و با الزام علم و عقائد حقّه و عمل صالح از طریق اعتبار احکام و تشریح عبادات و توظیف مکارم اخلاق، به سرمنزله سعادت ابدی ایصالشان می نماید و در این کوی اقامتشان می دهد.

ولایت به این معنی یعنی بمفهوم تشریحی آن در قرآن مجید متکرراً برای خدای عزوجل اثبات گردیده و از آنجمله این آیه کریمه است:

«الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت ینخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون»^۱

خدای تعالی سرپرست و ولیّ امور مؤمنان است، آنرا از ظلمات به انوار سعادت می کشاند، و آنانکه به خداوند متعال کافر شدند، سر پرستها و اولیاء امورشان، طاغوتهاست که آنها را از انوار سعادت به ظلمات شقاوت می کشاند، اینها اصحاب نارند که در آن برای ابد گرفتارند.

ولایة الله تشریحی چنانکه گفتیم سر پرستی و تدبیر و تصرف در امور اهل ایمان است که از طریق وضع احکام، صورت می پذیرد و با صدور اوامر و نواهی و اعتبار احکام و قوانین بهمراه انقیاد ناشی از عقائد حقّه، در اهل ایمان اراده اطاعت از فرامین خدا و رسول پدید می آید و اوامر را انجام داده و از مناهی اجتناب می کنند، و اگرچه این احکام اراده ساز، اعتباری هستند ولی قرآن کریم، سعادت‌های حقیقی را بر مرحله همین احکام اعتباری و اعمال آزادی ناشی از آنها، مترتب می سازد و آنها را مربوط بهم اعلام می فرماید که آیات قرآنی در این باره بسیار و بذکر این آیه اکتفا می کنیم:

«ومن ینطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً»^۲

و هر کس که خدای تعالی و رسول الله را اطاعت کند، این مطیعان در معیت آنهائی هستند که خداوند متعال به آنها انعام فرموده و نعمت خویش را بر آنان تمام کرده است که عبارتند از نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین و ایمان نیک رفیقانند.

آیه کریمه دلالت روشنی دارد بر اینکه نعمت منادمت و لحوق به انبیاء و صدیقان و شهدا و شایستگان صلوات الله علیهم مترتب بر اطاعت از فرامین خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله است و بین این پاداش مغبوط و اطاعت مؤثر بر رابطه حقیقی است و وجود ربط بین دو چیز، موجب اتحاد و یگانگی آنها در وجود است و ناگزیر، طرفین ربط باید از سنخ حقایق باشند و نه از امور اعتباری، و علیهذا در وراء این احکام اعتباری، حقایقی است که جزاء مغبوط مشارالیه، با آنها مرتبط، و یگانگی دارد.

و واضح تر آنکه احکام دینی اگرچه امور وضعی و اعتباری است و جز در ظرف اعتبار واقعیتی ندارد ولی همینباینکه که وسائط اراده سازند، و همانند قائد، مؤمن مطیع را به کمال حقیقی و سعادت واقعی میکشاند و نظامی در باطن و نفس و ضمیرش پدید می آورند که نهایت سیرالی الله در وی شتاب میگیرد و به مقصد سعادت و لقاء الله بیدرنگ روی آور شده و در کوی اولیاء و انبیاء علیهم السلام مقام می گیرند و در عین تلبیل به چنین مقامی از خدای متعال افزونی محبتش را امیدوار و شیفتگی ذکرش را به مرتبه نهائیش خواستار، و به آن نشاطی

دلپاخته اند که از اسماء الهی نشأت می گیرد، باری این احکام و مواد دینی، ظاهرشان وضع و اعتباراً باطنشان سازندگی و تنظیم جان و دل است، و فراهم آوردن توشه و ره آورد برای سر و ضمیر در سفر الی الله تعالی است.

و مثل این احکام الهی مثل حرکات و اعمال ورزشی است که مرتب بدن در حوزه تربیت بدنی با محاسبه شایسته ای که متناسب با ابدان مورد تربیت است وضع می کند که بدینوسیله بدن ها را ورزیده و ذهن ها را از کوری و ابهام زدوده می سازد، اگرچه حرکات موضوعه ورزشی در نظر، بازی نما، بلکه بازی است، اما از نظر تیزبین مربیان، یک عمل جدی و ارزشمندی است که در باطن، نظام و استحکام و مقاومت به ورزشکار می بخشد و سلامت و شادابی او را بیمه می کند که بسیاری از مردم از حکمت آن که تنظیم بدن و تشحید ذهن است غافلند، همانگونه که اکثر مردم از اسرار عبادات و احکام غافلند و قال عزوجل:

«یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون»^۳

مردم ظواهری از حیات دنیا «نموده» را درک می کنند ولی در همین حال از آخرت «بوده» غافلند. و در کثیری از موارد، این نمودها و ظواهر را بازیچه و بازدارنده از سعادت اعلام فرموده، قال تعالی:

«وما هذه الحیاة الدنیا الا لهو ولعب وان الدار الآخرة لهی الحیوان لوکانوا یعلمون»^۴

این ظواهر حیات دنیا جز بازدارنده ای از سعادت، و جز بازیچه ای نیست و دار آخرت است که سراسر آن حیات حقیقی است ای کاش که مردم می دانستند.

و ظاهری و نمودزدگی در تاریخ بشر داستان درازی دارد، و امور بسیاری را قطعی و یقینی می پنداشت ولی با پیشرفت علوم، بوسیله آتانی از قبیل میکروسکوپ و آزمایشگاه روشن شد که قطع و یقین وی بی اساس بوده و آنچه را درک کرده بود ظاهر و «نمودی» بوده، و واقعیت و «بود» غیر از آن چیزی است که مورد ادراکش واقع شده.

مثلاً قرن‌ها بر بشر گذشت که آب را جسم بسیط متصل می پنداشت و حتی قبول اتصال و انفصال آن را دلیلی بر وجود هیولا و ماده نخستین جهان طبیعی می گرفت، اما پیشرفتهای روز افزون دانش، به اثبات رساند که آب جسم بسیط متصل نیست، بلکه مولکول یعنی کوچکترین جزء آن، مرکب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است و هریک از این دو عنصر نیز فی نفسه شگفتیهائی را در بردارند و بهمین متوال کثیری از منکرات محسوسه با تلاشهای پیگیری نمودشان از بود نسی آنها فی الجملة تمایز پیدا کرد، و غفلتی که ناشی از اعتماد به ظاهر و نمود بوده روشن گردید.

و تمثیل اگرچه از جهاتی مبعد است ولی به بعضی از جهات، مقرب و روشنگر مقصود است و خصوصاً مثال ورزش در مورد بحث که تنظیم کننده بدن و ذهن است و باطن آن در حقیقت سلوک در استحکام و مقاومت است، تمثیل تقریبی خوبی برای احکام شریعت و عبادات است، در تنظیم نفس و قوای آن و سلوک ضمیر و سراسر انسانی در عروج الی الله تعالی، و عمل به احکام و اطاعت از فرامین خدا و رسول، مبدء انقلاب باطن و روزنه ای است به سوی فناء فی الله عزوجل.

زیرا حقیقت اطاعت، مطابقت فعل با آنچه که مراد آمر و مقصود مولا است،

بقیه در صفحه ۵۰

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ»^۶.

آنهايي که پرهیزکارند و در وقایه «این حصن» الهی واقع شدند، هنگامی که گروهی از شیطانهای طواف کننده حول قلب با آنان تماس کرده و وسوسه بدانها القاء می کنند، یادآور مقام خدای تعالی می گردند و ناگهان حجاب از بصیرتشان مرتفع شده، و واقع حال را چنانکه بایسته است ابصار می کنند.

توگونی، وسوسه شیاطین نسبت به اهل تقوی همانند واکسن است که، به موجود زنده جهت ایجاد مصونیت در مقابل یک یا چند بیماری تلقیح میشود، و شیطانهای طائف حول دلهای اهل تقوی، وسوسه های خود را تلقیح می کنند، ولی کیمیای روانهای پاک و قلوب خدای آشیانه اهل تقوی، آن وسوسه ها را بنور بصیرت و تذکر مقام ربوبیت و عز الوهیت مبدل میسازند.

بیانی که در ولایه الله تعالی ایراد نمودم و گفتم که مؤمن مطیع، در مقام اطاعت از اوامر خدا تعالی اراده اش در اراده حق تعالی فانی است، مثل آن بیان، در جانب ولایه الشیطان جاری است، زیرا معصیت متحقق نمیشود، مگر به «انانیت» خودبینی انسان، بالنسبه بخداوند متعال، یعنی عاصی در مقام تمرد و عصیان، متوجه ذات خویش می باشد و از ذات حق سبحانه و تعالی که همه ذوات بزرگی از اویند، غافل است و همین حجاب خودبینی ضخیم ترین حجابها است و ذات شیطان متوجه به همین «انانیت» خودبینی است، چنانکه در بعضی از آثار آمده: [اول من قال: «انا» ابلیس] و بدیهی است موجودی که انانیت، قوام ذات او است، سجد و خضوع از وی، نسبت بذات انسان که معلّم به اسماء الهی و فانی در حق است بر نمی آید و استکیار ذاتی او را رها نمیزد و مآلاً مستحق طرد و لعن خداوند عزوجل میشود.

انسان متهم و سرکش از فرمان حق تعالی، اراده اش در انانیت ابلیس، فناپذیر است و چنانکه در طاعت گفتیم: فناء اراده، فی الجملة، فناء ذات مرید را بدنیال دارد و در صورت استمرار، عاصی و متهم، فانی در وجود شیطان میگردد و ابلیسهای قهرمنند میشوند: «ومن یعش عن ذکر الرحمن تقبض له شیطاناً فهو له قرین»^۷.

هر آنگه از یاد خدای رحمان کوردلی ورزد، در قشر و حجاب شیطانی، گرفتارش میکنیم که همواره با او قرین است.

گمان میکنم که با بیان گذشته، دریافتید که شیاطین در نوع جن منحصر نیستند بلکه بمقتضای فناء در شیطنت و انانیت بسیاری از افراد نوع انس، شیاطین جنش ملحق میگرددند، قال تعالی: «وَكذلك جعلنا لكل نبي عدواً شیاطین الاانس والجن»^۸ وقال تعالی «من شر الوسواس الختاس الذي یوسوس فی صدور الناس من الجنّة والناس» صدق الله العلی العظیم.

ادامه دارد

و آنچه که از مؤمن مطیع صادر می شود از آن جهت است که محبوب آمر است یعنی علم فاعل مطیع که به فعل مأمور به تعلق گرفته و در وی اراده انجام آن را برانگیخته، همانا به محبوب و مراد آمر تعلق یافته و فقط محبت آمر است که او را فاعل فعل مفروض نموده و به حکم اتحاد بین علم و معلوم، ناچار منشأ صدور فعل در حقیقت، اراده آمر بوده و اراده مؤمن مطیع، فانی در اراده آمر گردیده و بدیهی است که فعل مزبور اثری است که مرتبط به ذات فاعل است و فناء اراده مؤمن مطیع در اراده آمر یعنی خدای تعالی مستلزم فناء اجمالی ذات او است و «حلقه نهائی ولایه الله تشریحی به حلقه ابتدائی ولایه الله تکوینی متصل است».

و شرح ولایه الله تکوینی از طرف این مقام بیرون است و اصولاً بازگویی این معرفت- جهراً و بدون پرده- غالباً به این بله دچار است. جفت طاق آید گهی که طاق جفت،

از صفا کردم زنی با آینه

ببره گردد زود با ما آینه

و بنابراین متعین می بینیم که درباره ولایت شیطان اجمالاً بحث کنیم تا مفاد «والذین كفروا اولیاءهم الطاغوت» روشن تر شود.

ولایه الشیطان

وجود شیطان از ضروریات دین اسلام بلکه همه ملل است، چنانکه وجود ملائکه از ضروریات تمام ادیان آسمانی است و همانگونه که قرآن مجید در ماوراء طبیعت و حسن، وجود فرشتگان را اثبات می کند که وسائط در افاضه برکات و هدایات الی الخیر و الهام بخش حسانتند به همانگونه، در وراء جهان طبیعت، وجود شیطان و ذراری و قبیله او را اثبات می نماید که میباید گمراهی و لغزش و معصیت و کفر و فجور و سبقتند:

«با بنی آدم لا یفتنکم الشیطان كما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سواهما، انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون»^۹.

ای فرزندان آدم شیطان شما را به فتنه نیفکند چنانکه پدر و مادران را معنون و از بهشت بیرونشان کرد، جامعه تقوی و طاعت را با وسوسه از آنها می کند که بدینوسیله بواطن ناخوشایندشان را بدانها ارائه دهد تا در گدازه زشتی باطن هویدا شده گرفتار شوند، این دشمن پنهانی خود و قبیله و ذراریش شما را می بینند پنحوی که شما آنها را رؤیت نمیکنید، و ما شیاطین را سر پرستهای کسانی نموده ایم که ایمان بخدای تعالی ندارند.

ملاحظه می کنید که «ولایت شیطان» نسبت به کسانی است که ایمان بخداوند متعال ندارند و با فتنه و وسوسه لباس تقوی و طاعت و انقیاد را از آنها نزع نموده و آنان را در گدازه پلیدی باطن و خبث عقائد و ملکات گرفتار کرده است.

و اما مؤمنان که بتوفیق ربّانی در وقایه «لباس تقوی» قرار دارند، نه فقط وسوسه شیطان برای آنان زیانمند نیست، بلکه تماس شیطان با آنها مایه

۱- نسخه بدل در اقبال الدعاء آمده است. ۶- سوره اعراف- آیه ۲۷.
 ۲- سوره بقره- آیه ۲۵۷. ۷- سوره اعراف- آیه ۲۰۱.
 ۳- سوره نساء- آیه ۶۹. ۸- سوره زعفر- آیه ۳۶.
 ۴- سوره روم- آیه ۷. ۹- سوره نعام- آیه ۱۱۲.
 ۵- سوره عنکبوت- آیه ۶۴.